نیز از آنچ بر آن آید و روان شدن قضا و فرمان و آنچ بدان ماند ه
اوی نشاندن چیک — در حکم روان المو

البتر بریدن البتر والبتور چیزی از تن بریدن البدار پستی گرفتن
شدن نسنه شکر تنگ

البذر تخم در زمین افکندن البذر دانه گرفتن نبات البر والبتور
در زمین افکندن

روی ترش کردن البسر والبسار ترش دادن ویروی پوست بر شاخ بیدن
مشتلق ورنگ

البطر ریش شکافتن البقر شکم شکافتن البکور بگاه خاستن وبامداد
ازدن ورمی — در ارنگ

التجر والتجار بازرگانی کردن التبر بازداشتن وهلاک کردن
تبر بیان

التبور هلاک شدن الجبر بایستن الجسور دلیر شدن ه

الجبر شکاسته وادربستن وبیک کرده حاک الجبان چیزی
صنق بغلمق

کردن الجرنجر اکذاشتن ستور شبان روزی الجبور شکسته
القیی اوریه قومق — ازنه جه — صنق

وادربسته شدن الجزر شتر کشتن وکم شدن آب الجشور
دوه کچدلق — کرو بغلو المق

دمیدن صبح الجفور سست شدن فحل از کشنی کردن بشیار
ارکلر سست اولمق — چیخ ازکلیک ایلکدن

الجبر والجبور شاذ مانه کردن الحجر باز داشتن کسی از تصرف کردن
شاذ ایلمک — در ملک خویش وحرام کردن

ویعدی

ویعدی بعلی وبنفسه الحدر بشتاب قرآن خواندن وبشتاب
خوجه عبد — خوجه

بانگ نماز کردن واز بالا بزیر افکندن وبرآماهانیدن شدن
یقرون اتلقه برقمق — دخ شرمک

الحدور برآماهیدن شدن الجزر تقدیر کردن الحسر برهنه
کردن اندامی از اندامهای خویش ورنجانیدن ویعدی المفعول الثانی
اندامله بدن بری اچمق — دخ انجمک

بعن الحشر برانگیختن وگرد کردن الحصر در حصار کردن
حصارده ایلمک یعنی الکردمک

وباز داشتن وشمردن الحصر شکم بگرفتن بقال حصر بطنه الحضور
قرن دخمق

حاضر آمدن الحضر مثل الحجر الحبر والحبرة آزمودن الحشورة
ستبر شدن مایع الحطو رفتار آمدن اندیشه الحمر خمیر مایه
صنق نسنه قویو المق — اوته خمیر

در آبرد کردن الدبور پشت بدادن روز وشب وروی فرا
قمق — کندوز ارقسی کچه ورملک بچه ارقسی کندوز ورملک بچه ارقسی کچه کلک

کردن آن وجستن باذ دبور الدثور ناپدید شدن نشان الد
دخ اولون بتون یل اتشمک

ی دستوری در سرای کسی شدن الذکری والذکر یاد کردن

الذعر بر قتال انگیختن الزبر نبشتن وتهدید کردن الزجر راندن
راندن سمان

وتمدید کردن وفال کردن بمرغ وبازدن ازکاری وبانک کردن
در قوشید فال و غیره در اشتدن بعجوق
بوستور تابود • الزنر نای زدن • السبر آزمودن ومیل بجراحت
در میل بجراحت
فروبردن تاعمق آن معلوم کردن • السترپوشیدن • السجر
صفحه تاکه درین معلوم اوله
پرکردن وتهی کردن وبآتش بتافتن • السطر لبشتن • السکر
در اوی فرزه مثق
بستن آب • السمر افسانه کفتن ومیخ آهن برجای زدن • الشر
بیمودن
بیذست وعطادادن • الشجر والشجور اختلاف افتادن • الشصر
فرشمق
دوختن • الشطور دورشدن • الشطار دربذی دورشدن وچیزی
نوزیقدن ازق اولمق
کردن • الشعر دانستن • الشکر والشکور سپاس کردن وبعدی
باللام وبنفسه والاول افصح • الصدر والصدور بازکشتن • الصقر
کرمای آفتاب درکسی اثر کردن • الضمر والضمور باریک میان شدن •
الطهور ازجای برجستن • الطهارة پاک شدن • العبارة خاب کذاردن
بریردن یقاز وسکرمک
العبر والعبور بر آب کذشتن • العثر والعثور دریافتن ورسیدن • العثار
بسرد آمدن

6

العثر یک بستدن • العمارة آبادان شدن وآبادان کردن •
الغبور باقی ماندن وماضی شدن • الغمر فراپوشیدن آب چیزی را
صوکشیه ازمک
الفتور سست شدن • الفجور بی سامانی کردن ودروغ کفتن الفجر
فاسق لغو ایلمک
آب راندن • الفطر آفریدن • وشکافتن وفطیر پختن وبدو انکشت دورشدن
در خمیر بشرمک در الی بر مغله صغمق
القبر درکور کردن • القتر نفقه بر عیال تنک کردن وانتی • القدر
اندازه کردن • القصر باز کشتن وکم کردن • القصور ازکاری باز
ماندن • القصر والقصارة جامه شستن • القطر چکانیدن • القطران
چکیدن • القفران کی فراشدن • القمر بقمار غلبه کردن • الکبر بزرکی
قماردن بوزه غلبه ایلمک
غلبه کردن • الکثر بسیاری غلبه کردن • الکفر والکفران والکفور ناسپاسی
کردن ودرخدای کافر شدن • الکفر فراپوشیدن • المخر شکافتن
مشتاقلمک
کشتی آب را وآب زمین را • المطر باران انیدن وباریدن • المقر کردن
کی صوبه یرمق در صوبری یرمق یغدرامق
شکستن • المکر بذی سکالیدن • النثر سر اندام مالیدن وبعنف
بوز صقمق النثر انزامنلر اوجن اوتمق در خلبه طلمک
کشیدن

النثر پراکندن دم و شکر و مانند آن • النجر تراشیدن چوب
دکم کردن آب • النخیر بانگ کردن بینی • النذر بیرون جستن
النذر بر خویشتن واجب کردن • النسر کوشت کندن مرغ بمنقار
• النشور زنده شدن • النشر اشکار کردن خبر و واکردن نامه و جامه
و بریدن بآن و پراکنده کردن و زنده کردن • النصر والنصرة
یاری کردن • النظر تان روی شدن • النظر نگریستن و یعدی بالی
و چشم داشتن • النغار والنغور مرمیدن • النقر دانه برچیدن
مرغ و شلیدن و عیب کردن و برچوب کنده کردن • الهجر یافه
کفتن در بیماری یا در خواب • الهجر والهجران از کسی بریدن • الهدر
بیهوده کفتن ذ اکبر و زیر بر آمدن • الهجز باز داشتن • الهزز
مشک دوختن و موز و مانند آن • الرجز شعر رجز کفتن
الرکز نیزه بر زمین فرو بردن • الرمز اشارت کردن بلب یا بابرو
شکوبی پره دلمک

الصمت

• الصمت خاموش بودن • الطنز افسوس داشتن • اللکز بر سینه زدن
• المرز بچنکل کردن نه سخت • النشوز ناسازکاری کردن زن با شوهر
و با شوهر بازن • النشور برترنشستن و برتری جستن • النغز
و النغزان برجستن • النکز کزیدن مار و کژدم را بزدن و با دفع کردن
س النجس آب راندن • الجوس بیفسردن • الحاسة پاسبانی کردن
و نکاه داشتن • الخس بتحیک مال بستدن • الخنوس پنهان شدن
و واپس شدن • الدرس و الدراسة علم خواندن • الدرس نابدید
کردن نشان و کهنه شدن جامه و حایض شدن زن • الدروس نابدید
شدن • الدنوس تاریک شدن شب • الرجس بانگ کردن ابر
الردس بیندا ختن • الرکس واپس کردانیدن • الرس در خاک
پنهان کردن • السدس شش یک مال بستدن • الشمس افتاب شدن روز
کندر لنش الق